
نیما چه می گوید؟

نقد و بررسی یادداشت های روزانه نیما یوشیج

حسن گل محمدی



سرشناسه	: گل محمدی، حسن، ۱۳۲۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: نیما چه می گوید؟ نقد و بررسی یادداشت های روزانه نیما یوشیج / حسن گل محمدی
مشخصات نشر	: تهران: سخن، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۶ ص.
شابک	: دوره: ۲ - ۵۴۰ - ۳۷۲ - ۹۶۶ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فنی.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۵۵۱.
موضوع	: نیما یوشیج ۱۲۷۶ - ۱۳۳۸، مستعار، نقد و تفسیر.
موضوع	: نیما یوشیج ۱۲۷۶ - ۱۳۳۸، مستعار، یادداشت ها، طرح ها و غیره.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ن ۹ / ۸۰ PIR ۸۲۸۵
رده بندی دیویی	: ۱/۷۲۶۸۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۸۸۰۴۰



انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه
خیابان وحید نظری شماره ۲۸
فکس ۶۶۴۶۲۸۷۵
www.sokhanpub.com
Email: info@sokhanpub.com

نیما چه می‌گوید؟
حسن گل محمدی

چاپ اول: ۱۳۹۰
لینوگرافی: مدف
چاپ: مهارت
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۵۴۰-۲

مرکز بخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران
شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰-۶۶۴۶۰۶۶۷

این کتاب را که نتیجه کار چندین سال تحقیق

و پی گیری است به:

ساحت مقدس استاد بزرگوار و فرزانه روزگار

«جناب آقای دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی»

تقدیم می کنم.

«مؤلف»

www.ketab.ir

نیمایست؟

عشقم آخر در جهان بد نام کرد
 که مرا با جلوه مفتون داشت او
 عاقبت آوارام کرد از دیار
 می‌فزاید درد و آسوده نیم



بسته تنهائیم تا زنده‌ام
 گوشه‌ای دور از همه جوینده‌ام
 می‌کشد جان را هوای روی یار
 از چه با غیر آورم سر روزگار
 من ندارم یار زین دو نان کسی
 سالها سر برده‌ام تنها بسی
 من از این دو نان شهرستان نیم
 خاطر بر درد کوهستانیم



عاشقم من، عاشقم من، عاشقم
 عاشقی را لازم آید درد و غم
 راست گویند این که: من دیوانه‌ام
 در پی اوهام یا افسانه‌ام
 زانکه برضد جهان گویم سخن
 یا جهان دیوانه باشد یا که من
 بلکه از دیوانگان هم بدترم
 زانکه مردم دیگر و من دیگرم
 از: قصه رنگ پریده، خون سرد

نیمایوشیج

فهرست مطالب

۷	نیمای کیست؟
۹	فهرست مطالب
۱۳	پیشگفتار
۱۹	نیمایوشیج و کتاب یادداشت‌های روزانه او
۳۶	نیمایوشیج و مسائل زمان او
۴۷	نیمایوشیج و موقعیت اجتماعی او
۵۶	نیمایوشیج، کنگره نویسندگان و دکتر خاتلری
۷۵	نیمایوشیج و جلال آل احمد
۸۸	نیمایوشیج و احمد شاملو
۹۵	نیمایوشیج و مهدی اخوان ثالث
۹۹	نیمایوشیج، صادق هدایت و بزرگ علوی
۱۱۳	نیمایوشیج و دکتر حمیدی شیرازی
۱۲۸	نیمایوشیج و ملک الشعرای بهار
۱۳۳	نیمایوشیج و شهریار
۱۴۴	نیمایوشیج و میرزاده عشقی

۱۵۲	نیمایوشیج و هوشنگ ابتهاج (سایه)
۱۵۸	نیمایوشیج و سعید نفیسی
۱۶۲	نیمایوشیج و علی دشتی
۱۶۸	نیمایوشیج و دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی
۱۸۴	نیمایوشیج و محمدضیاء هشترودی
۱۹۰	نیمایوشیج و دکتر محمدمعین
۱۹۹	نیمایوشیج و فریدون رهنما
۲۲۳	نیمایوشیج و اسماعیل شاهرودی (آینده)
۲۳۲	نیمایوشیج و بهمن محمص
۲۴۰	نیمایوشیج و دکتر حسن هنرمندی
۲۴۸	نیمایوشیج و صبحی مهتدی
۲۵۵	نیمایوشیج و فریدون مشیری
۲۶۷	نیمایوشیج و عبدالحسین نوشین
۲۷۳	نیمایوشیج، جلال الدین همایی و بدیع الزمان فروزانفر
۲۸۳	نیمایوشیج و نادر نادریبور
۳۰۰	نیمایوشیج و منوچهر شیبانی
۳۰۸	نیمایوشیج و فریدون توللی
۳۱۶	نیمایوشیج و استادش نظام وفا
۳۲۲	نیمایوشیج و یوسف اعتصام‌الملک پدر پروین اعتصامی
۳۲۸	نیمایوشیج و دکتر ذبیح‌الله صفا
۳۳۸	نیمایوشیج و دکتر هادی شفائیه عکاس نیما
۳۴۴	نیمایوشیج و دکتر بازارگاد

۳۵۳	نیمایوشیج و دکتر علی شیرازی پور پرتو (شین پرتو)
۳۷۲	نیمایوشیج و ابوالحسن صبا
۳۸۴	نیمایوشیج و ابراهیم ناعم
۳۹۲	نیمایوشیج و بعضی از همکاران و آشنایان
۳۹۶	نیمایوشیج از لابلای یادداشت‌های روزانه‌اش
۴۱۵	نیمایوشیج و خانواده و بستگان او
۴۴۷	نیمایوشیج و گرایش‌های مذهبی و سیاسی او
۴۶۵	نیمایوشیج و مانیفست شعر نیمایی
۴۷۳	نیمایوشیج و نظریات فلسفی، اجتماعی و تاریخی او
۴۹۰	نیمایوشیج و نامه‌هایش
۵۱۳	نیمایوشیج و وصیت‌نامه او
۵۳۰	نیمایوشیج بعد از خاموشی

پیوست‌ها

۵۴۱	بر سر مزار نیما
۵۵۱	منابع و مراجع
۵۵۹	فهرست اعلام (نامنامه)
۵۸۳	تصاویر

پیشگفتار

ظهور فردی تحت عنوان علی نوری اسفندیاری یا نیمایوشیج در ادبیات معاصر ایران پدیده‌ای بسیار استثنایی و ارزشمند بود. کسی که زندگی خود را وقف شعر و ادب فارسی کرد و طرزی نو و جدید در سرودن شعر از خود برجای گذاشت. روشی که از ظرفیت و گستردگی فراوانی در بیان اندیشه‌ها و افکار برخوردار است و با آن می‌توان بسیاری از گفته‌ها و احساسات را که در قالب سنتی شعر ارائه آن‌ها مشکل است به راحتی و زیبایی بیان کرد.

نیمای شعر را تمام هستی و وجود خود می‌دانست و با آن زندگی می‌کرد. او دریافت بسیاری از جلوه‌های واقعی و نموده‌های عینی زندگی را باید با قالبی دیگر سرود. در حقیقت او کشف طرز بیان کرد و بدون آن که وزن شعر فارسی را کنار بگذارد به کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها مطابق آنچه که ضرورت بیان مطلب نیاز داشت، پرداخت. وی در استفاده از این شیوه گفتار می‌گوید: «در اشعار آزاد من وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته می‌شود. کوتاه و بلند شدن مصراع‌ها در آنها بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی‌نظمی هم به‌نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه من از روی قاعده

دقیق به کلمه دیگر می‌چسبد. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است. مایه اصلی شعر من رنج من است. من برای رنج خود شعر می‌گویم. فورم و کلمات و وزن و قافیه، در همه وقت، برای من ابزارهایی بوده‌اند که مجبور به عوض کردن آنها بوده‌ام تا با رنج من و دیگران سازگار باشد.»

نیمه شاعری است آرمانی و مردم‌گرا با سرودهایی که از اندیشه‌ها و افکار بلند او نشأت گرفته است. در عین حال اشعار وی آئینه تمام‌نمای وضعیت اجتماعی روزگارش است. در هر شعری یا سروده‌ای از او نکته‌ای فلسفی، اجتماعی، پندآموز و انتقادی وجود دارد. نیمه با شعر خود مردم و اجتماع را آموزش می‌دهد، به هیجان در می‌آورد و در جهت شناخت محیط خود و احقاق حقوق از دست رفته‌شان هدایت می‌کند.

«چند باید نشست سست و خموش

بندگی چند با دل ناشاد؟

از زمین برکنید آبادی

تا به طرح نوی کنیم آباد

به زمین رنگ خون بباید زد

مرگ یا فتح، هرچه بادا باد

یا بمیریم جمله، یا گردیم

صاحب زندگانی آزاد»

نیمه را اعتقاد بر آن است که شعر مردمی و روشنگر باید آنچنان باشد که اگر برزگری یا کارگری آن را خواند، خود و زندگیش را در آن ببیند. از دردهای درون جامعه، بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها حرف بزند و انسان را به فکر بهتر زندگی کردن بیندازد. او در انجام این رسالت و تعهدی که

عنوان می‌کند، آنقدر اعتماد به نفس، استقامت و پشتکار در خود می‌بیند که می‌گوید: «من کاملاً به موفقیت خود امیدوارم و پیش چشم می‌بینم آینده‌ای را که با موی سفید و قیافه پیری، اطفال هدایت شده مملکت گرداگرد مرا گرفته‌اند و مردم با روی بشاش به من و مقدار خدمت و زحمت من نگاه می‌کنند.»

در طول تاریخ شعر فارسی هیچ شاعری به اندازه نیما در چگونگی و تفسیر دیدگاه‌ها و آثارش بحث‌های نظری، شرح، توضیح، تفسیر و کتاب از خود برجای نگذاشته است. او همزمان با شروع فعالیت‌های ادبی‌اش به نوشتن آثاری تحت عنوان کتاب‌های نظری و هنری، و حتی نامه‌های بلند و تخصصی پرداخت و عملاً کوشش‌های ارزشمندی در جهت تشریح و توضیح اهداف و تبیین اسلوب طرح جدیدش انجام داد. این آثار نیما گنجینه‌های گرانبهایی هستند که اگر به صورت علمی و دقیق مورد بررسی و شرح و تنظیم و انتشار قرار گیرند، ما را می‌توانند در درک بهتر از شعر نو فارسی و زمینه‌های اجتماعی آن رهنمون گردند.

نیما در نوشته‌های منشور خود صحبت از «صنعت شعری» می‌کند و آن را نظامی می‌داند که شاعر باید در خلق آثارش از آن تبعیت کند. بطور کلی منظور او از این صنعت تمامی ساز و کارها و روش‌هایی را در بر می‌گیرد که متن ادبی یک دوره معین را نه فقط از متن‌های غیرادبی آن عصر، بلکه از متن‌های ادبی دوره‌های دیگر نیز متمایز می‌کند. یعنی استفاده شاعرانه از صنعت شعری تحت تأثیر شور و اشتیاق شاعر برای بیان شاعرانه اندیشه‌ها و احساساتی بکار گرفته می‌شود که به وضعیت وجودی و شرایط اجتماعی خاصی مرتب هستند. مهارت شاعر در انتقال و ابلاغ این شور و اشتیاق، به شعر این قابلیت را می‌دهد که خواننده را تحت تأثیر قرار دهد.

یکی از یادگارهای ارزشمندی که نیمه از خود برجای گذاشته کتابی است تحت عنوان «یادداشت های روزانه». این کتاب شامل یادداشت های گوناگون است که نیمه در یک دوره از عمر خود آنها را به روی کاغذ آورده و خود او در این باره نوشته است: «شاید بعد از مرگ من حتی این اوراق هم به دست کسی نیفتد و یا نداند چه اسمی بگذارد به افکار متفرقه من». نیمه اغلب این یادداشت ها را در شب و سکوت و تنهایی به نگارش درآورده است. به طوری که هنگامی نکته ای به یادش می آمد یا از موضوعی عصبانی و ناراحت بود به اتاقش پناه می برد و حرفهایش را با مدادی کوتاه و کمرنگ بر روی هرکاغذی که دم دست می یافت می نگاشت. این یادداشت ها شامل مطالب و مباحثی گوناگون و درهم دربارۀ همه چیز است. به طوری که از مباحث دینی، فلسفی، تاریخی تا اظهارنظرهایی دربارۀ اشخاص مختلف از جمله احمدشاملو، شاهرودی، توللی، سایه، مشیری، اخوان، فروغ، صادق هدایت، سعید نفیسی، علی دشتی، میرزاده عشقی، نوشین، جلال آل احمد و حتی دکتر مصدق و... در آن یافت می شود.

متن کامل این یادداشت ها بعد از نیم قرن که از درگذشت نیمه گذشته به صورت کتابی مستقل به بازار آمده است. انتشار این کتاب که از لحنی تند و گزنده و بدون پرده پوشی برخوردار است، ابعاد تازه ای از زندگی و اندیشه های نیمه را روشن می کند. وی در این کتاب به کرات پیامبر و امامان شیعه را ستایش می نماید. از این که برخی جوانان به جای پیروی از پیامبر اسلام دنبال روشنفکران و نویسندگان غربی افتاده اند گلایه می کند و آنها را با زبان طنز مسخره می نماید. زمانی که افکار حزب توده در لایه های بالا و پائین جامعه ایرانی نفوذ کرده بود، در پاسخ به آن ها که از او می پرسند استالین را انسان کبیر می داند یا امام علی (ع) را، به صراحت

می‌گوید: علی‌را. در یادداشت‌های روزانه نیما به‌اغلب شاعران نوپای هم‌عصرش می‌توپد و آنها را مزاحم کار خود می‌خواند که می‌خواهند وقتش را بگیرند. چند ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد دربارهٔ دکتر مصدق داوری می‌کند و می‌گوید: «این مرد پا از گلیم خود به‌در کشیده است. این مرد احمقانه دارد کار می‌کند.»

کتاب یادداشت‌های روزانه نیما، حاوی مطالب و مباحثی است که اگر بدون توجه بخواهیم از کنار آن رد شویم، در جامعه و ذهن بسیاری از شاعران، نویسندگان، اهل قلم، جوانان و حتی روشنفکران، ایجاد شبهه و نگرانی می‌کند. برخی از نقطه نظرات و گفته‌های نیما یک طرفه و از روی عصبانیت است. در این کتاب نکات تکراری و ضد و نقیض زیادی وجود دارد. بنابراین لازم بود که این اثر مورد نقد و بررسی قرار گیرد و مباحث و مطالبی که نیما مطرح می‌کند تفسیر و تحلیل گردد و نظریات طرف مقابل و ارتباط آنها با نیما بررسی شود و هر جا که او دچار اشتباه یا سندنظری شده است، واقعیت امر بیان گردد. این حرکت برای روشن شدن ذهن آنهایی که در حوزه فرهنگ و ادبیات معاصر فعال هستند، به‌ویژه جوانان و علاقمندان به نیما لازم و ضروری بود. همچنین در این کتاب نکته‌ها و گفته‌های خوب و آموزنده بسیاری وجود دارد که می‌تواند راهنمای خوبی برای شاعران، نویسندگان و اهل قلم باشد و موجب گردد که در شناخت و تحلیل ادبیات معاصر به‌ویژه شعر و بالاخص شعر نیمایی مورد استفاده و استناد قرار گیرد.

امید است این کار نقد و بررسی مورد توجه علاقمندان و دوستان شعر و ادب فارسی قرار گیرد.

حسن گل محمدی

تهران - تیرماه - ۱۳۹۰

نمایوشیخ و کتاب یادداشت‌های روزانه او

همچنان که آب برای زنده ماندنِ ماهی لازم است، برای اهل قلم و کتاب و کتاب‌خوانی، کتاب نقشِ اساسی در تداوم حیات فرهنگی آنها دارد. امروزه اهل قلم و کتابی نیست که هرچند مدت یکبار به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران سرزنند و سراغ کتاب‌های تازه چاپ شده را نگیرد.

درست به یاد دارم حدود چهل پنجاه سال قبل اغلب کتابفروشی‌های تهران در خیابان جمهوری (شاه‌آباد) جمع بودند و اهل کتاب اگر می‌خواستند دنبال کتابی بگردند، به آنجا می‌رفتند. کم‌کم پس از آن که چند کتابفروشی و انتشارات به علت ضرورت‌های حضور دانشجویان در اطراف دانشگاه تهران تأسیس شدند، اغلب کتابفروشی‌ها به این مکان انتقال یافتند و اکنون سرتاسر خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران به‌ویژه خیابان انقلاب از چهارراه وصال شیرازی تا میدان انقلاب مرکز تجمع کتابفروشی‌ها و دفاتر انتشاراتی است به‌طوری که حتی زیرزمین‌ها و طبقات ساختمانهای بلند را پاساژها و انواع محل‌هایی که کتاب و خدمات فرهنگی و آموزشی عرضه می‌کنند، اشغال کرده است. ساختمان‌های

قدیمی و جدید و کوچه پس کوچه‌های اطراف این محل را نیز سازمانهای بخش کتاب و خدمات چاپ و انتشارات در اختیار دارند و به‌طوری کلی یک مجموعه فعال و پرتحرک در روبروی دانشگاه تهران برای ارائه همه نوع خدمات فرهنگی و انتشاراتی بوجود آورده‌اند.

در طول سال‌های اخیر صنعت چاپ و انتشارات در ایران در رکود نسبی قرار گرفته است. گاهی اوقات مشکلات کاغذ و مواد اولیه چاپ و بعضی مواقع عدم توجیه اقتصادی و سرمایه‌گذاری در این صنعت و اخیراً نیز گرانی و مشکلاتی که در چاپ و عرضه کتاب بوجود آمده است، دست به‌دست هم داده‌اند و با هرکسی که در این زمینه فعال است صحبت می‌کنیم از رکود نسبی کاواها و مشکلات این حرفه فرهنگی گلایه می‌کند. البته طبق آمارها و اطلاعاتی که همواره منتشر می‌شود هم به‌تعداد ناشران و بنگاه‌هایی که به کارهای خدمات چاپ و نشر اشتغال دارند و هم به‌تعداد عناوین کتاب‌هایی که همراهه در زمینه‌های مختلف منتشر می‌شوند، افزوده شده است ولی عمده فعالیت‌های چشمگیر فعلی در این زمینه را چاپ و انتشار کتب آموزشی، دوسی و کتاب‌های مربوط به برگزاری کنکور دانشگاهها تشکیل می‌دهد و در روزهای نزدیک به فصل امتحانات و کنکور دانشگاهها، کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران مورد استقبال متقاضیان و علاقمندان زیادی است که اکثر آنها جوانان و دانش‌آموزان مشتاق ورود به دانشگاهها هستند.

من از سال‌های دوران دبیرستان و دانشگاه یعنی حدود پانجاه سال قبل به این محل عشق و علاقه وافری داشته‌ام و حداقل هر هفته گذری و نظری به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران برای خرید کتابهای جدید داشته و دارم. این عادت همیشگی برایم هم خاطره‌انگیز است و هم

احساس می‌کنم که در میان مردم، دانشجویان، دانشگاهیان و اهل کتاب و فرهنگ هستم.

در عالم نشر گاهی اتفاق‌های جدیدی رخ می‌دهد که برای علاقمندان بسیار جالب و زیبا است. جستجو برای کارهای جدید، یعنی آثار علمی، تاریخی و ادبی و آخرین کتابهایی که توسط ناشرین معروف و یا نویسندگان و شاعران مطرح انتشار می‌یابد، یکی از آنهاست.

براین قصد و اراده گشت و گذاری به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران داشتم، نظرم به کتاب جدیدی که انتشارات مروارید چاپ و منتشر کرده است جلب شد. بی‌درنگ آن را خریداری کردم و اینک به نقد و بررسی و معرفی بیشتر این کتاب به خوانندگان علاقمند مبادرت می‌ورزم. همه ما می‌دانیم که علی اسفندیاری یا علی نوری اسفندیاری یا همان نیمایوشیچ شاعر سنت شکنی است که با سرودن اشعاری در قالب جدید سبک و شیوه شعر نو را در ادبیات فارسی بنیاد نهاد و بعد از او این روش مورد توجه و پیروی بسیاری قرار گرفت، به طوری که اکنون حجم بسیار زیادی از مجموعه اشعار روز شاعران را شعر آزاد، نو، نیمایی، سپید، حجم و شعر گفتار تشکیل می‌دهد که طرفداران خود را پیدا کرده است.

تا چندی قبل اشعاری که از نیمایوشیچ چاپ و منتشر شده بود، همه با بررسی‌ها، اصلاحات و توجه‌های دقیق شادروان سیروس طاهباز صورت گرفته بود و ایشان چاپ برخی از اشعار نیما را بنا به ملاحظات و توصیه‌های ارباب قلم و معرفت صلاح ندیده بود. ولی اخیراً شرابیم نیمایوشیچ پسر نیما که مدتی دخالت مستقیم در انتشار سروده‌ها و آثار پدرش را نداشت با رد کردن تمام کارهای گذشته، مرد و مردانه به میدان آمده و بسیاری از اشعار و نوشته‌های نیما را که در گذشته انتشار نیافته بود

به چاپ و انتشار سپرده است. از جمله کارهای چاپ شده ایشان دیوان اشعار نیما، مجموعه نامه های نیما و اخیراً نیز دو جلد کتاب جدید به نام های «یادداشت های روزانه نیمایوشیج» و «دیوان رباعیات نیمایوشیج» را شامل می شود. شراگیم این کتاب ها را با کمک همسر خود مینا میرهادی (یوشیج) از روی دست نوشته های نیمایوشیج بازخوانی و تنظیم نموده و به انتشار سپرده و انتشارات صاحب نام مروارید نیز آنها را برای اولین بار چاپ و منتشر کرده است.

شراگیم پسر نیما در مقدمه یادداشت های روزانه نیمایوشیج چنین می گوید: «در میان دست نوشته های نیما، چه بسیار می بینی، در حاشیه یک شعر یا روی تکه کاغذ پاره ای نیما با خط درشت نوشته «یادداشت» به نظر می رسد در آن هنگامی که مشغول سرودن و ساختن شعری بود، ناگهان موضوعی به ذهنش رسیده که همانجا یادداشت کرده، بعضی با تاریخ و بعضی اصلاً تاریخ و زمان ندارد و وقتی می خوانی می بینی هیچ ربطی هم با هم ندارند. بنابراین یادداشت ها به ترتیب تاریخ نیستند و من نیز به همان ترتیب بازنویسی کردم. به جز دست نوشته هایی که به سرقت رفته و متأسفانه نزد من نیست و تاریخ هرگز چنین خیانتی را به میراث ادبی این سرزمین فراموش نخواهد کرد.

به یاد دارم چه بسا شب ها تا دیروقت نیما در تنهایی اتاق خود روی زمین نشسته بود و چیزهایی می نوشت و زیرلب چیزهایی با خود می گفت، هرگاه از موضوعی عصبانی بود یا اگر کسی او را آزرده بود به اتاقش پناه می برد و خشمش را بر سفیدی بی دریغ کاغذهای دفتری یا مداد کوتاه و کم رنگ فرو می ریخت. از همین رو مطالب پراکنده است. فکر کردم شاید چاپ این یادداشت ها چندان مناسبی با کار نیما ندارد،

اما از جهتی می‌تواند به‌وضوح نمایانگر خشم روزمرهٔ مرد کوه از شهرنشینی‌ها و اجتماعش و کسانی که محلّ آسایش او بودند و او را می‌آزردند باشد. لذا شروع به‌بازنویسی آنها کردم. اما من هنگام بازنویسی به‌صفحاتی برخوردم که ردیف آنها بهم خورده و صفحاتی به‌طور پراکنده از میان دفتر کهنه شده و به‌سرقت رفته است و به‌خودم سرزنش می‌کنم که ای کاش اطمینان نمی‌کردم و آثار پدرم را به‌خائن ناامنی نمی‌سپردم که امروز به‌طور پراکنده و مغلوّط چاپ و منتشر شود. من در بازنویسی این یادداشت‌ها هیچ دخالتی نداشتم یعنی آنچه را که توانستم بخوانم بازنویسی کردم، لذا عقاید نیما در مورد اشخاص برای من قابل احترام است ولو این که مخالف با عقیده و سلیقهٔ من و دیگران باشد. هیچ یادداشتی را حذف نکردم زیرا این عقیده و نظر نیما است والسلام.

کتاب یادداشت‌های روزانهٔ نیمایوشیخ حاوی مطالب و مباحثی است که دیدگاه‌های نیمایوشیخ را در رابطه با مسائل اجتماعی، ادبی، سیاسی، مذهبی، احزاب و کلیهٔ کسانی که نیما با آنها در تعامل بوده و حتی نظریات او را دربارهٔ اشخاص و شاگردانشان از قبیل: شاملو، شاهرودی، تولّی، سایه، مشیری، اخوان، فروغ، صادق هدایت، سعید نفیسی، علی‌دشتی، میرزاده عشقی، نوشین، جلال آل‌احمد و... نشان می‌دهد.

مطالعه این یادداشت‌ها نه تنها موجب اطلاع از دیدگاه‌های نیما می‌شود که متجاوز از پنجاه سال روی روند تغییر و رشد شعر فارسی در قرن حاضر تأثیر مستقیم و انکارناپذیری داشته، بلکه بسیاری از توانایی‌ها، ضعف‌ها و نظریات او را نیز روشن می‌سازد که برای اهل کتاب و تحقیق حائز اهمیت و توجه و دقت است. بنابراین بعنوان ره‌آوردی از

گشت و گذار در کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران، بعضی از این دیدگاه‌ها و یادداشت‌ها را با هم مرور می‌کنیم:

نیمه در یادداشت‌های روزانه‌اش در رابطه با این کتاب می‌گوید:

«شاید بعد از مرگ من حتی این اوراق هم به دست کسی نیفتد و یا نداند

چه اسمی بگذارد به افکار متفرقه من. بعد از مرگ من خانه یوش من

خراب می‌شود. سهم جنگل را پسرعموهای من می‌خورند. نه کسی را

دارم علاقمند. نه مرا فرزندی باشد برومند. من می‌میرم و آثار شلوغ و

درهم و برهم من می‌ماند و از بین می‌رود. (این آثار) به من زمان زندگی

من کمک نکرد که بتوانم با آرامش کارم را بکنم.»

امروز در حالی که این یادداشت نیمه را که وقتی شراگیم ۹ ساله بوده

نوشته، برایتان بازگو می‌کنم (حدود سال ۱۳۳۰ شمسی) در روزنامه‌ها

آمده است که:

«سرانجام پس از چندین سال تأخیر با افتتاح موزه پدر نوی شعر فارسی

در خانه ناظم الا یاله دریوش، نیمای شعر ایران به یادگارهایش رسید.

طرح راه‌اندازی موزه شعر ایران در خانه پدری شعر نوی ایران پس از

انتقال پیکر علی اسفندیاری (نیمایوشیخ) در سال ۱۳۸۱ به خانه پدری

دریوش در برنامه کاری سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان

مازندران قرار گرفت و با اختصاص اعتبار ویژه از طرف کمیسیون ملی

یونسکو در ایران سرانجام این موزه با ۲۰۰ قلم اشیاء، شامل ابزار و

وسایل مورد استفاده نیمه و خانواده‌اش در زمان حیات، اسناد و مدارک،

عکس و تصویر، دست‌نوشته‌ها، سند ازدواج و کتابخانه افتتاح و برای

بازدید کنندگان آماده شد.»

بنابراین برخلاف نگرانی‌هایی که نیمه از محل زندگی و آثارش داشت،

اقدامات لازم در جهت حفظ و استفاده از آنها به‌نحو قابل قبولی فراهم شده و در اختیار علاقمندان شعر و ادب فارسی قرار گرفته است.

نیمایوشیچ در یادداشت‌های روزانه به کرات پیامبر و امامان شیعه را ستایش می‌کند و از این که برخی جوانان به‌جای پیروی از پیامبر اسلام، دنبال روشنفکران و نویسندگان غربی می‌افتند، گلایه می‌کند و آنها را با زبان طنز مسخره می‌نماید:

«من محب علی (ع) هستم. هر دانشمندی هر فهمیده‌ای هر فیلسوفی به‌هرعنوان که اسلام را نشناخت و رفت، زندگی را نشناخت و رفت. اسلام فوق همه چیز خواهد بود. اسلام هم راجع به زندگی مادی فکر کرده است و هم راجع به زندگی معنوی، اما به جوان‌ها باید گفت تو اسلام را رد می‌کنی؟ اگر می‌گویدی آری، علم اصول را در پیش رویش بگذاریم و بپرسیم آیا تو این‌ها را درک می‌کنی؟ آیا لنین و مارکس تو، علم به این علوم داشتند؟ جوان نویسنده تحقیر می‌کند همه را، خیال می‌کند با کوتاه کردن دیوار دیگران، دیوار او بلند خواهد شد. او می‌گوید من سیاست را بوسیدم و کنار گذاشتم اما بعداً می‌بینیم که ژید را دارد ترجمه می‌کند. رسول اکرم (ص) را کنار گذاشته، اما کارانوا نام را می‌پسندد. پیغمبر را رد کرده ولی ژید را مرید شده است.»

در لابلای یادداشت‌های روزانه نیمایوشیچ چیزهایی پیدا می‌شود که خواندن آنها از دیدگاه‌های مختلف جالب است. زمانی که افکار حزب توده در لایه‌های بالا و پائین جامعه ایرانی نفوذ کرده بود، او در این باره نوشته است:

«از من می‌پرسند: استالین انسان کبیر است یا علی (ع)؟ هزار و چند سال گذشته است که به کبارت علی (ع) تصدیق می‌شود. چند سال

گذشته از استالین؟ احمق‌ها نمی‌دانند تاریخ هم مثل انسان جوانی و پیری دارد و به‌دوره بلوغ باید رسید.

عقب‌ماندگی من در زندگی ادبی من باعث آن پیشوایان توده‌اند. می‌گویند (کافر همه را به‌کیش خود پندارد.) احمق‌ها خیال می‌کردند من توده‌ای هستم. یعنی مطیع رادمنش و طبری و ایرج‌خان اسکندری و رمال‌های دیگر. اما آدم آزاده مرد به‌کسی و به‌فرقه‌ای سر فرود نمی‌آورد. او فقط به‌حقایقی تصدیق می‌کند و بس. خانلری نام (منظور دکتر پرویز ناتل خانلری است.) به‌توسط همین احسان طبری و رفقای او اسباب‌کنف کردن مرا در کنگره نویسندگان فراهم کردند. این گرفتاران شهوت و شکم و ریاست بعد از ۲۸ مرداد شناخته شدند. رؤسا به‌روسیه و جاهای دیگر رفتند و مشغول گذراندن کیف و عشرت شده‌اند. لطمه‌ای که به‌من در آن وقت خورد زخمی است که اثرش امروز هویدا می‌شود. مردم احمق مرا توده‌ای می‌پنداشتند. احمق‌ها پس چرا امروز من در روسیه نیستم؟ پس چرا امروز من گرسنه‌ام. برای این که زاد و بوم را دوست داشته‌ام و دوست دارم،

سرتاسر کتاب یادداشت‌های روزانه نیمایوشیج پُر از گفته‌ها و نکته‌های تاریخی، ادبی و اجتماعی معاصر است که بی‌پرده و با صراحت بیان و به‌رووی کاغذ آمده است. به‌چند نکته در این باره توجه نمائید:

ستایش مردم

«وحشتناک‌تر از این چیزی نیست، که مردم ترا ستایش و تعریف کنند با چیزی که در تو نیست. زیرا این کوری و احمقی و بی‌اطلاعی مردم را به‌چشم تو می‌کنند نه ستایش و تعریف آن‌ها را، و ترا حقیقتاً پکرو دلسرد

می‌کنند، از مردم نمی‌رنجی زیرا ظاهر این تعریف و ستایش محبت است اما رقت می‌کنی به حال آنها و رقت زیاد تو پکری می‌آورد.»

سازمان ملل

«این سازمان اساسش به‌روی این است که وضع استعمار را طور دیگر پیشرفت بدهد. با حکومت و خواسته‌های کارگری به‌انواع دسایس. باز حکومت دنیا به‌دست سرمایه‌داران بیفتد. در آن موقع البته امریکا پای خود را کنار می‌کشد (یعنی دسیسه تازه استعمار عوض می‌شود). و همان دسیسه سابق روی کار می‌آید. آن چه به‌ملل مستعمره داده‌اند پس می‌گیرند و بازار خودشان را رواج می‌دهند.»

چقدر جالب است که فیما در پنجاه سال جلوتر وضعیت امروز را بیان کرده است. واقعاً آن همه زحمت و مشقتی که ملت‌ها در جهت خروج از یوغ استعمارگران گذشته نظیر انگلیس و فرانسه کشیدند، چسبید. حاصلش یک مشت حکومت‌های به‌ظاهر مستقل و در باطن وابسته به قدرت‌های جدید بوده و هست.

آزادی

«انسان زندگی می‌کند. زندگی‌اش را دوست دارد و برای زندگی آزادی لازم است و برای آزادی مبارزه لازم است. بنابراین جوان با فکر باید حامی افکار آزادیخواهانه باشد. آزادی خود و دیگران را دوست بدارد. تو که اسیر نفس خود هستی نمی‌توانی از این افراد باشی.»

هنر عالی

«هنر اگر بتواند چند لحظه ما را از منجلا بپرکشمکش به نام زندگی رهایی بخشد و جدا کند و ما را به سوی عالمی بهتر ببرد و در پرده هستی این صحنه کثیف و پرمدها معایب، خودخواهی‌ها و طمع‌ها و تجاوزها را قابل رؤیت بسازد و... هم از این نظر است که هنر یک تاریخ‌چاندان و بهتر از تاریخ است و کشش انسان را در نتیجه تلاش خود به سوی آزادی می‌رساند. بنابراین هنر برای تحکیم و تأسیس انسانیت برای تعلیم برای ترویج و تصفیه و تزکیه روح انسان و روح جامعه باید بکار برود. آثار هنری باید انسان را با زندگی واقعی آشنا بدارد و درک صحیح زندگی عالی انسان عالی را رواج بدهد.»

خانلری و سایر معاصرین من

«خانلری وزن (شعر) را نمی‌شناسد، مثل توللی نمی‌داند چه می‌کند. اصالت طرزکار را از دست می‌دهند، شبیهانی و شاملو و دیگران از اصالت وزن را می‌اندازند؛ زیرا کار هیچ کدام از این اشخاص در قالب اصلی یعنی سازگار با معنی نیست.»

مردانگی

«من در میان قبایلی زندگی کردم که کلمات مرد و مردانگی در گوشت بود. بعد در شهری زندگی کردم که رفقای من نه مرد بودند و نه مردانگی داشتند.»

شعر

«انسان زندگی معنوی دارد. شعر در این زندگی است و شعر یک زندگی معنوی است. اما اصولاً نیرویی است که در اشیاء به تشبیه و تمثیل و مماکات پرداخته یا تلطیف می‌کند یا ظرافت‌هایی بکار می‌برند. شعر در واقع این دید معنوی است که به کمک قوت دادن به افکار ما می‌آید و با آن افکار ما بهتر تجلی می‌کند.»

سبک قدیم و سبک جدید (در شعر)

«عقیده من این است که شعر باید هرصفتش در اهلش اثر کند و دلچسب باشد چه قدیم و چه جدید، اما بعضی مفاهیم امروز را نمی‌شود در سبک و قالب الفاظ قدما تعبیر کرد و باید متوسل به سبک نگارش دیگر شد و در ضمن با طرز کار دیگر بعضی مفاهیم را در همان سبک و قالب قدما می‌توان بیان کرد. بعضی مفاهیم را می‌توان فی مابین دو سبک قرار داد. من در هر کدام از این آزمایش‌ها نمونه‌هایی دارم.»

پس نیما تعصب ندارد که حتماً باید شعر را به سبک جدید سرود، او می‌گوید این مضمون شعر است که قالب را پیدا می‌کند. باید مضمون شعر جدید و دلچسب بوده و در قالبی که تأثیرگذار در خواننده باشد ریخته شود و این هنر شاعر است که آن قالب را پیدا کند، چه جدید، چه قدیمی و سنتی.

تکلیف شاگردان من

«(۱) اول فهم اساسی نظریه من است به آن اندازه که آشکار کرده‌ام و باید هم آن را بنویسم.»

(۲) چشم باز کردن به تقلب‌ها و طراری‌های آدم‌های شیاد که خود را (هنوز نموده نشده) وارد معرکه کرده‌اند.

(۳) کار کردن منظم و از روی حال و غیرتصنعی.

واقعاً پس از آن که نیمه سبک شعری خود را بیان کرد، چقدر افرادی بی‌مایه و متقلب که توان سرودن شعر سستی و کلاسیک را نداشتند وارد معرکه شدند و او را اذیت کردند. خود نیمه در یادداشت‌هایش از دست این‌گونه افراد ناله می‌کند و دوری می‌جوید.

زن

«به‌هراندازه که زنی در مقابل مردی خجول باشد، آماده‌تر برای این است که مرد بر او غلبه کند. من اینطور فهمیده‌ام.»

سواری بر مردم

«از روی این فکر پیدا می‌شود که مردم را می‌شناسند و فقط ضعف آن‌ها را گرفته‌اند و بر آن‌ها تسلط پیدا می‌کنند و از آن‌ها بهره‌ور می‌شوند.» از قدیم هم گفته‌اند: خلاق هرچه لایق.

حالت خودم

«چنان (زندگی را) می‌گذرانم که مردی در یک مهمانخانه غریب. آل‌احمد هم به سراغ من نمی‌آید. چنان می‌گذرانم مثل کسی که به سرزمینی آمد و دزد او را زد و نجات خواست و کسی به او کمک نکرد. کار خودم را در خانه خودم انجام می‌دهم. به هیچ کس دست‌نمنا دراز نمی‌کنم. از خواری و ذلت خود به کسی حرف نمی‌زنم و همه جا خجالت

کشیده‌ام مگر در برابر نامرد.»

آبگوشت پختن من

«امروز به عهده گرفتم و خودم بدون زحماتِ زنم آبگوشت تهیه کردم. آب و مقداری زردچوبه و لپه ریختم و خوب پخته شد، اما گوشت را فراموش کردم، وقت شام دیدم که پسرم شراگیم می‌گوید: بابا بنشین که شامت را بیاورم.»

فاتح حقیقی

«فتح با کسی نیست که میدان را می‌گیرد، فتح با کسی است که حقانیت را بدست می‌گیرد و فاتح حقیقی او است.»

دولت و من

«اگر دولت از من حمایت می‌کرد، من چندین قرن برای ایران عزیز افتخار فرهنگی ایجاد می‌کردم. اما دولت مأمورش را چه در خانه من می‌فرستد که تو اسلحه داری، من هیچ فعالیت برای حزب نداشته‌ام. این تهمت‌ها دارد مرا می‌کشد. من دارم دق می‌کنم.»

من کی‌م؟

«من نردبان ترقی عده‌ای هستم. من استادم اما نه در جایی که بوی پول می‌آید. من استادم در جایی که می‌شود با نام من سر بلند شوند. من استادم در جایی که نشود با کار من پول بدست بیاورند. من استادم تا زمانی که گرسنه و سخت بمانم. من استادم برای این که آثاری بدست آنها بدهم که

چاپ کنند و با اسم من اسمی برای خودشان داشته باشند. من استادم برای مردن، من استادم که نفهمند چه چیزی مرا خرد کرده است. من استادم که ناجوانمردانه خانلری افکار مرا بدزد. من استادم که گرسنه بمیرم و با گرسنگی خدمت کنم...

نیکو و دیگران

«بسیار جوان‌ها به پی من آمدند، بسیار جوان‌ها نام مرا خراب کردن. من بسیار بسیار از این جوان‌ها را دیدم که به من گرویدند و بعد به من تف انداختند. تولی یکی از آنها بود. شاملو می‌آید از من توصیه برای فلان جوان بگیرد به نام رسول پرویزی و این اهانت دیگر است. رسول پرویزی در خیابان به من رسید و گفت: سبیل را دود می‌دهم و من شخص ساده لوح این را شوخی نداشتم. شاملو که من برای ذوق و فکر او، اصلاح شعرهای او حتی مصراع‌هایی را ساخته و در شعر او جا دادم، نامردکی بود که به من هردفعه تماس پیدا کرد برای اشغال وقت من و ضایع کردن وقت من بود. من از هیچ کس رضایت ندارم... اگر اینها پیش من آمدند برای آن است که بگویند ما با او نشست و برخاست داشتیم و... تمام افرادی که به من نزدیک شدند برای خیانت بود، برای نفع خودشان. تمام این افراد دزد، وطن فروش، خائن، بی‌ایمان و نانجیب. هرکسی باید تنها بشود و تنها بمیرد و همین طور هم هست. فریب خوردن مخصوص جوانی نیست، انسان در هر سنی فریب می‌خورد.»

وضع خانوادگی من

«باز زن من ناله می‌کند، دوباره به نظرم مریض می‌شود. از صبح تا وقتی

که شب بخوابد عصبانی است، متصل مرا تهدید می‌کند از خانه بیرون می‌کنم. من در این کشور پهناور به اندازه یک سپور شهرداری نشدم که یک اتاق مستقل مال خود، برای خود دارد. من دست خالی بدنیا آمدم بعد هم دست خالی از دنیا می‌روم و برای من عیبی نیست. اما عیب در این است که نمی‌توانم خوب کار کنم. من یک بار نوشتجات مخلوط و مشوش را برای شلاق چی‌ها خواهم گذاشت، همه را می‌برند به نام خود، همه را به دور می‌ریزند.»

این هم وضعیت زندگی داخلی پدر شعرنو است که تقریباً می‌توان گفت همه اهل قلم و تفکر به نوعی با آن درگیر هستند و سناریوی مشابهی دارند. جالب‌تر از آن حالتی است که نیمایوشیچ از ارتباط با مادرش بیان می‌کند و از وضعیت روزگار گله دارد.

مادرم

«دو ماه است مادر را ندیده‌ام. قسمت عمده ثروت او را که از دایی من به او رسید خواهرم برد و خورد و شوهر خواهرم با آن سرمایه کرد. پسرهایش را به فرنگ می‌فرستد و زن مرا هوایی‌تر می‌کند. خیال می‌کند فرنگ شفای مخنث است. مادرم ماهی پنجاه تومان برای بستن زبان من به من می‌دهد، تعجب است از وضع روزگار.»

و این هم وصیت‌نامهٔ نیما.

وصیت‌نامه

«امشب فکر می‌کردم با این گذران کثیف که من داشتم، بزرگی که فقیر و ذلیل می‌شود. حقیقتاً جای تحسر است. فکر می‌کردم برای دکتر حسین

فتاح چیزی بنویسم که وصیت‌نامه من باشد به این نحو که بعد از من کسی حق دست زدن به آثار مرا ندارد به‌جز دکتر محمدمعین اگر چه او مخالف ذوق من باشد. دکتر محمدمعین حق دارد در آثار من کنجکاوی کند. ضمناً دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی و آل‌احمد با او باشند به شرطی که هر دو با هم باشند. ولی هیچ یک از کسانی که به‌پیروی از من شعر صادر فرموده‌اند، در کار نباشند. دکتر محمدمعین که نسل صحیح علم و دانش است کاغذ پاره‌های مرا بازدید کند. دکتر محمدمعین که هنوز او را ندیده‌ام مثل کسی است که او را دیده‌ام. اگر شرعاً می‌توانم قیم برای ولد خود داشته باشم دکتر محمدمعین قیم من است ولو این که او شعر مرا دوست نداشته باشد. اما ما در زمانی هستیم که ممکن است همه این اشخاص نام برده از هم بدشان بیایند. چقدر بیچاره است انسان. شب دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۳۵ شمسی.

جستارهایی از کتاب یادداشت‌های روزانه نیمایوشیج را ملاحظه کردید. آنچه که از محتوی این یادداشت‌ها برداشت می‌شود، نیمه در دوره زندگی در سه جبهه متضاد از هم مبارزه می‌کرده است. جبهه وضعیت داخلی خانوادگی‌اش، جبهه دوستان و افراد جویای نام که همه او را اذیت می‌کردند و جبهه اجتماعی و اداری که از آنها منتفر بود. این دردهایی که نیمه آنها را بازگو می‌کند، درد مشترک تمامی اهل قلم مستقل و آزاداندیش است. نیمه فرزند درد و رنج و کوهستان و طبیعت به‌یوش می‌رفت تنها و بی‌کس بود به‌شهر می‌آمد در عذاب و ناراحت. چراغ به‌دست از دیو و دد ملول بود و در آرزوی یافتن انسان اهل درد می‌گشت. هرچه می‌گشت نمی‌یافت و خود را در این جستجو بیچاره و ناتوان می‌یافت و از روزگار و مردمش سیر شده بود و آرزوی مرگ داشت